

تبیین دو عنصر دین و اخلاق از منظر کانت و شهید مطهری

رضا رحیمی^۱، سجاد زنگنه تبار^۲

^۱ کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، رشته برنامه ریزی درسی

^۲ دکترای فلسفه دین، مدرس الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید رجایی کرمانشاه

چکیده

دین و اخلاق عناصری هستند که با هم رابطه‌ی مستحکم دارند و مکمل و ملازم یکدیگرند بگونه‌ای که بیشتر ادیان جهان همچون دین اسلام و دین مسیح بر این امر واقف اند، اما دیدگاه‌های صاحب نظران این ادیان در مورد ارتباط میان دین و اخلاق و این که کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد بگونه‌ای که نبود یکی باعث نبود دیگری می‌شود و بلعکس، تفاسیر مختلفی بیان کرده‌اند. در مقاله حاضر محقق بر آن است که با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی به تبیین دو عنصر دین و اخلاق و بررسی رابطه‌ی این دو عنصر باهم از دیدگاه مرتضی مطهری و ایمانوئل کانت که به ترتیب از متفکرین بزرگ جهان اسلام و تاریخ فلسفه‌ی غرب می‌باشند بپردازد. روش مورد استفاده محقق در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای می‌باشد که با استفاده از منابع این دو متفکر انجام گرفته است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که دیدگاه شهید مطهری در مورد رابطه دین و اخلاق متفاوت از دیدگاه کانت است بگونه‌ای که شهید مطهری بر این باور است که اخلاقی در نبود دین وجود ندارد و این دین است که اخلاق را می‌سازد به عبارت دیگر اخلاق را مبتنی بر دین و وابسته به آن می‌داند، این درحالی است که فیلسوفان صاحب نام جهان غرب همچون مالبرانش، لایب نیتس و شوپنهاور و ... هم عقیده با استاد مطهری می‌باشند؛ اما دیدگاه کانت چیزی جدای از دیدگاه دیگران است، کانت بر عکس سایر دستگاه‌های فلسفی، دین را بر پایه اخلاق قرار می‌دهد و معتقد است که قوانین اخلاقی در حقیقت از مقتضیات "عقل عملی اند" و از اراده خود مختار که کاملاً عاقل است سرچشمه می‌گیرند (فناپی، ۱۳۸۴). یا به عبارتی دین را مبتنی بر اخلاق می‌داند و اخلاق را مستقل از دین قلمداد می‌کند، او همواره بر عقیده‌ی خود افتخار کرده است.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، انسان شناسی، تعریف دین و اخلاق، دین، رابطه‌ی دین و اخلاق.

مقدمه

بشر کنونی در قرن بیست و یکم دچار بحرانهای متفاوتی بوده است، از جمله بحران بی هویتی، بحران ارزشها، بحران در انتخاب هدف و مهم تر از همه ی اینها بحران در انتخاب دین و نوع اخلاق متناسب با آن. عالمان اخلاق دینی همچون شهید مطهری، ادعا دارند که بدون دین، اخلاقی وجود ندارد چون بدون خدا نمی توان دلیلی برای متخلق بودن داشت. فلاسفه (با استثنائاتی) بر آنند که این امر را انکار کنند و حتی نظری متضاد را اتخاذ کرده اند. کانت مخالف این امر است و عقیده دارد که دین مبتنی بر اخلاق است، از آن جهت که وابسته به تمایز بین خیر و شر است که مفهومی اخلاقیست، دین و اخلاق از واژگانی است که به درازای تفکر و یا خلقت بشر بازمی گردد، اگر نگوئیم این دو تلازم دارند، واژگانی هستند که در توسعه همدیگر نقش اساسی دارند، جامعه اخلاقی استعداد دین باوری دارند و جامعه دینی اخلاق را جزء لاینفک زندگی و فرهنگ خویش می دانند. از نظر کانت، دین بدون اخلاق تبدیل به آئینی خرافی و موهوم می شود که بالمآل منجر به نوعی ترس و طمع بیجا نسبت به خداوند خواهد شد. (مشایخی، ۱۳۷۹).

شهید مطهری در کتاب مجموعه ی آثار از وی بیان می شود که: اخلاق اسلامی در اعتقاد به توحید و یکتا پرستی ریشه دارد و دین در حقیقت پایه و مبنای اخلاق است. اعتقاد به خدا، محور و پشتوانه تمامی فعالیت های اخلاقی انسان در عرصه جامعه است. قرب به خداوند انگیزه ای الهی در انسان ایجاد می کند و این انگیزه است که مبنای ارزش گذاری رفتارهای اخلاقی یک انسان دین مدار است. خدانشناسی پایه اخلاق است. انسانیت و آدمیت و اخلاق بدون شناختن خدا معنا ندارد؛ یعنی هیچ امر معنوی بدون وجود آن سر سلسله معنویات، معنا ندارد ... وقتی که پایه ای در روح بشر نباشد چرا انسانیت؟ به من چه مربوط؟ ... (این اخلاق) پایه و اساس ندارد و نمی تواند داشته باشد ... دین ... اساس داشته و تجربه و آزمایش، صحت آن را ثابت کرده و چطور انضباط های اخلاقی محکم پولادین را به وجود آورده و بعد از این هم به وجود خواهد آورد. دین آمده تا اخلاق را تکمیل کند. پیامبر اسلام فرمود: «انی بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، من برای تکمیل کردن خوبی های اخلاقی مبعوث شدم؛ بنابراین در هر دو صورت، دین و دینداری بدون اخلاق ناقص است و اخلاق نیز بدون دین هم ناقص می باشد. کارکرد دین در اخلاق انسانی دقیقاً به عنوان یک پشتوانه اعتقادی، تبیینی و اجرایی است، بنابراین بحث برتری یکی بر دیگری اصلاً مطرح نیست (مطهری، ۱۳۷۹).

با توجه به اینکه مسأله دین و اخلاق در هر جامعه ای از مسائل کلیدی و مهم می باشد و نظرات متفاوتی در بین متفکرین در مورد ارتباط این دو و برتری آنها نسبت به یکدیگر در جوامع مختلف وجود دارد، بنابراین محقق بر آن شد تا به بررسی این موضوع بپردازد که دین چیست؟ اخلاق چیست؟ و این دو تا چه میزان با هم ارتباط دارند؟ به همین منظور به بررسی دیدگاه های شهید مطهری و کانت که به ترتیب از متفکرین بزرگ جهان اسلام و تاریخ فلسفه ی غرب می باشند پرداخته می شود.

مختصری از زندگانی کانت

ایمانوئل کانت در سال ۱۷۲۴ (میلادی) در کونیگسبرگ^۱ پروس شرقی^۲، در یک خانواده ی پارسای مسیحی دیده به جهان گشود. پدر او که پیشه زین سازی داشت بهنگامی که کانت ۲۲ ساله بود درگذشت. او در دانشگاه کونیگسبرگ درس خواند در ۱۷۵۵ (م) کانت دانشیار دانشگاه کونیگسبرگ شد. پانزده سال در این رده ی علمی باقی بود؛ دو دفعه تقاضای استادی کرد و هر دو دفعه رد شد. بالاخره، در ۱۷۷۰ (م)، به مقام استادی منطق و فلسفه مابعد الطبیعی برگزیده شد. نه هیچگاه دانشگاه های دیگر را پذیرفت و نه هیچگاه به سفر پرداخت. زندگانی هشتاد ساله اش که سراسر وقف شناسایی و جستجو حقیقت بود در همان شهر و در پدید آوردن کتابهایی که دگرگون کننده ی اندیشه و نگرش فلسفی بودند، گذشت ۱۸۰۴ (م) (نقیب زاده، ۱۳۸۸). بطور کلی نوشته های او را به دو بخش می توان تقسیم کرد: بخش اول ما قبل نقدی، شامل آثاری که کانت از اوایل جوانی تا پیش از انتشار رساله استادیش در سال ۱۷۷۰ (م) نوشته است و بخش نقدی که حدوداً از سال ۱۷۷۰ (م) آغاز شده و

^۱ - Konigsberg

^۲ - East Prussia

با انتشار بزرگترین اثر او یعنی «نقد عقل محض» در سال ۱۷۸۱ (م) به بار می‌نشیند (نقیب زاده، ۱۳۶۴). با آنکه کانت کتابهای بسیار نوشته است ولی اندیشه های بنیادی او در چهار کتاب است که از سال ۱۷۸۱ (م) به بعد انتشار یافته اند: «نقد خرد ناب»، «نقد خرد عملی»، «نقد نیروی دآوری»، «بنیادگذاری متافیزیک اخلاق» (نقیب زاده، ۱۳۸۸). به عقیده بسیاری از مورخان اگر او در سن قبل از پنجاه و هفت سالگی فوت می‌کرد یقیناً مانند بسیاری از فیلسوفان آن عصر جز چند سطر در تاریخ فلسفه نشان دیگری از او باقی نمی ماند (نقیب زاده، ۱۳۶۴).

مختصری از زندگانی شهید مطهری

مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان واقع در ۷۵ کیلومتری شهر مقدس مشهد در یک خانواده اصیل روحانی چشم به جهان می‌گشاید. پس از طی دوران طفولیت به مکتبخانه رفته و به فراگیری دروس ابتدایی می پردازد. در سن دوازده سالگی به حوزه علمیه مشهد عزیمت نموده و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی اشتغال می ورزد. در سال ۱۳۱۶ علیرغم مبارزه شدید رضاخان با روحانیت و علیرغم مخالفت دوستان و نزدیکان، برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه علمیه قم می شود در حالی که به تازگی موسس گرانقدر آن آیت الله العظمی عبدالکریم حائری یزدی دیده از جهان فرو بسته و ریاست حوزه را سه تن از مدرسان بزرگ آن آیات عظام سید محمد حجت، سید صدرالدین صدر و سید محمد تقی خوانساری به عهد گرفته اند.

در دوره اقامت پانزده ساله خود در قم از محضر مرحوم آیت الله بروجردی (در فقه و اصول) و حضرت امام خمینی (به مدت ۱۲ سال در فلسفه ملاصدرا و عرفان و اخلاق و اصول) و مرحوم علامه طباطبائی (در فلسفه: الهیات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره می گیرد. از اساتید دیگر استاد مطهری می توان از مرحوم آیت الله سید محمد حجت (در اصول) و مرحوم آیت الله سید محمد محقق داماد (در فقه) نام برد. وی در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشته و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است؛ اما مهمترین خدمات استاد مطهری در طول حیات پر برکتش ارائه ایدئولوژی اصیل اسلامی از طریق درس و سخنرانی و تألیف کتاب است. با پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن همواره در کنار رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی و مشاوری دلسوز و مورد اعتماد برای ایشان بود تا اینکه در یازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تاریکی شب در حالی که از یکی از جلسات فکری سیاسی بیرون آمده بود با گلوله گروه جنایتکار فرقان به شهادت می رسد و امام و امت اسلام در حالی که امیدها به آن بزرگمرد بسته بودند در ماتمی عظیم فرو می روند.

از شهید مطهری حدود یکصد و چهل مقاله و کتاب برجای مانده است که در بیش از سی تالی آن عمده ترین مسائل انسانی و اجتماعی طرح شده است. فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، انسان شناسی، عقب ماندگی جوامع اسلامی معاصر، اقتصاد اسلامی، تعلیم و تربیت اسلامی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و شناخت شناسی از جمله موضوعاتی هستند که مسائلی از آنها را در مجموعه آثار مدون ایشان می توان پیدا نمود. از امتیازهای آثار شهید مطهری از سایر نوشته ها زیبایی کلام و تأثیر و نفوذ عبارات اوست، حتی در نوشته های صرفاً علمی ایشان، مسیر بحث و سرانجام آن به گونه ای است که خواننده را بی اختیار به دنبال خود می کشاند (محمدی احمدآبادی، ۱۳۸۹).

انسان شناسی از دیدگاه کانت

برای کانت پرسش از وجود آدمی بویژه جهالت عقلی و اخلاقی اش در رأس مسائل فلسفی قرار گرفته است. به یک معنا سه نقد کانت یعنی «نقد عملی»، «نقد عقل محض» و «نقد حکم (قضاوت)» بررسی لایه های مختلف وجود انسان اند و این می رساند که آدمی پیچیده تر از آنست تا او را به یک جنبه ی تأویل و تحویل نمائیم. در نظر کانت جای بس شگفتی دارد که انسان را در حد موجودات وابسته به جهان (پدیدارها) تنزیل دهیم. گسترش و درهم تنیدگی اندیشه های کانت که قلمروهای مختلفی را در برمی گیرد مانعی است بر سر این راه که فلسفه ی او را به یک ایده (یعنی انسان) بازگردانیم؛ اما با نظر به اقوال و آثار او سایر محققان، می توان گفت چنین راهی برخطا نیست. معمولاً بسیاری از اهل تحقیق با نظر به نقد عقل محض، سه پرسش چه

چیزی را می‌توانیم بشناسیم؟ چه باید انجام دهیم؟ و به چه چیزی می‌توانیم امید داشته باشیم؟ را بنیاد فلسفه ی او تصور می‌نمایند. لکن با نظر به سایر آثار او بایستی پرسش مهم دیگری نیز بدانها افزود. کانت در یکی از آثار خویش پس از بر شمردن پرسش‌های بالا، پرسش چهارمی را هم بر آنها می‌افزاید و آن این است که انسان چیست؟ او در پاسخ به پرسشها اینگونه بیان می‌دارد که «سؤال اول بوسیله‌ی متافیزیک جواب داده می‌شود. دومین سؤال با استفاده از اخلاق و سومین سؤال با استفاده از دین و سؤال آخری بوسیله‌ی انسان‌شناسی پاسخ داده می‌شود، هرچند همه‌ی این‌ها را می‌توان تحت انسان‌شناسی در آورد، زیرا سه پرسش نخست به پرسش چهارمی خاتمه می‌یابد» (هندل و چارلز، ۱۹۸۱).

حال چه بسا برای بسیاری این تصور پدید آید که در جست و جوی پرسش چهارم، تنها می‌توان به کتاب کانت به نام «انسان‌شناسی» مراجعه کرد و به جواب سوال رسید. کانت در پاسخ به این مسأله که آیا انسان از لحاظ اخلاقی نیک است یا بد؟ می‌گوید: هیچکدام؛ زیرا انسان به طبیعت موجودی اخلاقی نیست. او فقط آنگاه موجودی اخلاقی می‌گردد که خرد او، ایده‌های تکلیف و قانون را باز یابد. باید گفت که انسان برای هر بدی آمادگی طبیعی دارد زیرا درحالی که خرد او را به یکسو می‌برد سرشت و تمایلاتی در اوست که او را به سوی دیگر می‌کشاند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸). انسان در دستگاه فلسفی کانت موجودی عاقل و صاحب فهم تلقی می‌گردد، موجودی که تمام حیثیت وجودیش در گرو همین استعداد و توانایی است. کانت معتقد است انسان در عین حال که دارای یک توانایی بنام عقل است از دو حیث می‌تواند از این توانایی استفاده کند، گاهی استعداد عقلانی خود را در جهت شناخت واقعیت به کار می‌اندازد و گاهی از آن در جهت ایجاد واقعیت استفاده می‌نماید. عقل به دو طریق متفاوت به واقعیت تعلق می‌گیرد. گاهی صرفاً به آن و به مفهوم آن تعیین می‌بخشد و گاهی به آن واقعیت یا فعلیت می‌دهد. در صورت اول عقل جنبه نظری دارد و در صورت دوم عقل دارای کارکردی عملی است، اساساً از نظر کانت انسان موجودی است دارای استعدادها و توانمندیهایی که امکان رشد آنها کاملاً فراهم است (مشایخی، شهاب‌الدین، الف ۱۳۷۹). یاسپرس در کتاب «کانت» اینگونه عقیده‌ی کانت را در مورد انسان بیان می‌دارد: «انسان محدود است، زیرا همواره به چیزهای دیگری وابسته است و از هیچ نظر به کمال مطلق نمی‌رسد. فهم ما بحثی است و نه شهودی؛ فقط صورت موضوع‌های خود را پدید می‌آورد و نه هستی‌شان را، وابسته به تجربه است و نه روند شناسایش، هیچگاه به کمال نمی‌رسد. هیچ انسانی نمی‌تواند به خود تکیه کند. هرکس وابسته به کمال دیگران است. انسان بودن ما در گرو دیگران بودن است. برای فرد خود بسندگی ممکن نیست» (یاسپرس، ۱۳۷۲)؛ بنابراین انسان از نظر کانت موجودی قابل‌تغییر و تربیت‌است. کانت با صراحت این مطلب را ذکر می‌کند که: «آدمی تنها مخلوقی است که تعلیم و تربیت نیاز دارد. از نظر کانت انسان را باید از دو دیدگاه نگریست؛ از یکسو چون نموده‌ها و وابسته به جهان حس و از سوی دیگر چون باشنده‌های معنوی؛ برخوردار از آزادی و اراده آزاد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸). انسان از آنرو که به جهان حس وابسته است نیازهایی دارد و خرد او برای اینکار وظیفه‌ای دارد که نمی‌تواند نادیده انگارد و آن توجه به جنبه طبیعت حسی و پرداختن به دستوره‌های عملی با نظر داشتن به سعادت این زندگانی و حتی اگر ممکن باشد سعادت زندگانی آینده است، ولی با این همه او تا بدان حد حیوان نیست که نسبت به خرد خود اعتنایی نکند و آنرا فقط چون ابزاری برای خشنود گردانیدن نیازهای حسی بکار گیرد؛ زیرا اگر خرد برای همان هدفی باشد که سرشت جانوران برای آنست، داشتن خرد ارزش انسان را از جانوران وحشی بالاتر نمی‌برد (یاسپرس، ۱۳۷۲). نکته‌ی دیگر در مورد انسان‌شناسی کانت در باب دین و اخلاق بحث مسئولیت و پاسخ‌گویی انسان است؛ کانت به تناسب نظام فلسفی خود در بعد اخلاقی، انسان را حاکم بر سرنوشت خود و بالمآل پاسخگو در برابر اعمال خویش می‌داند، زیرا آزادی، اختیار و تکلیف را جزء لاینفک مجموعه اباحت اخلاقی به حساب می‌آورد. از این رو، نمی‌تواند انسان را مسئول انتخاب و گزینش خود نداند یا این انتخاب را در شکل‌دهی به هویت انسان مؤثر قلمداد نکند. وی این نکته را صریحاً متذکر می‌شود و می‌گوید: «مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که آدمی خیر نهفته در طبیعتش را خود به ثمر برساند». آدمی موظف است خود را اصلاح کند، ذهنش را بارور سازد و وقتی به گمراهی خویش پی‌برد، قانون اخلاقی را درباره خویش اجرا کند؛ در بعد پاسخگویی به اعمال و نتایج رفتار نیز کانت یگانه مسئول را انسان می‌داند و از این رو، معتقد است سعادت و شقاوت انسان تنها به خود او وابسته است و هیچ عامل دیگری نمی‌تواند از جانب وی پاسخگو باشد (ویل دورانت، ۱۳۴۵).

انسان شناسی از دیدگاه شهید مطهری

در زمینه‌ی اخلاق و دین، بحث از انسان به عنوان موضوع دین و اخلاق بسیار ضروری و لازم است؛ یعنی قبل از هر چیز باید از تعریف انسان شروع کرد و ابعاد و مسائل او را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که انسان چیست؟ انسان کامل کیست؟ مهمترین ویژگی‌های او کدام اند؟ سعادت وی در چیست؟ و راه رسیدن انسان به کمال مطلوب چه راهی است؟ که استاد در کتاب انسان در قرآن اینگونه سخن به میان می‌آورد:

شهید مطهری در تعریف انسان کامل اظهار می‌دارد که: «فرد تکامل یافته، یعنی وارسته از محکومیت محیط بیرونی و درونی و وابسته به عقیده و ایمان» (مطهری، الف ۱۳۶۸)؛ اما تنها تعریفی که می‌توان گفت استاد مطهری درباره انسان به صورت جامع و مانع ارائه داده است این تعریف می‌باشد که می‌گوید: «انسان حیوانی است که با دو امتیاز علم و ایمان از سایر موجودات جدا می‌شود». با این ملاک است که اگر انسان علم و ایمان را توأم داشت و عمل بر اساس آن نموده، انسانیت بر او صدق می‌کند... روشن می‌شود که انسانیت هر کس به تناسب این دو خصیصه و دو ممیزه و ملاک یعنی علم و ایمان می‌باشد (مطهری، الف ۱۳۷۴). از نظر استاد مطهری، عباد محض، زاهد محض، مجاهد، آزاده عاشق محض و انسان عاقل محض، هیچکدام انسان کامل نیستند. انسان کامل انسانی است که همه ارزش‌ها در او رشد کرده باشد، آن هم به حد اعلا و هماهنگ با یکدیگر. شهید مطهری اظهار می‌دارد که رسول اکرم (ص) فرمودند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» علی (ع) نیز فرمودند: «معرفه النفس انفع المعارف»؛ و هم او فرمود: «عجبت لمن نیشد ضالته کیف لانیشد نفسه» همچنین قرآن سفارش می‌کند که انسان «خود» را کشف کند. (مطهری، الف ۱۳۶۸).

سعادت‌فر از شهید مطهری نقل می‌کند که: «انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای جایگاه رفیع، در عالم وجود است که بخش اعظم ماهیت و ابعاد وجود او هنوز ناشناخته باقی مانده است. در اهمیت پرداختن به انسان شناسی همین بس که جایگاه و منزلت انسان را در نظام هستی معین می‌گرداند و انسان را از احساس پوچی‌رهایی می‌بخشد» (سعادت فر، ۱۳۸۵). اسلام تأکید می‌کند که انسان خود را بشناسد و جا و موقع خویشتن را در جهان آفرینش تشخیص دهد. تأکیدات قرآن در مورد انسان برای اینست که انسان خویشتن را همانگونه که هست بشناسد و مقام و موقع خود را در عالم وجود درک کند (مطهری، الف ۱۳۷۸). هدف از شناخت انسان چیست؟ و چرا باید او به شناخت او بپردازیم؟ دیدگاه شهید مطهری در این رابطه اینگونه است که منظور از شناخت، آگاهی به نفس و استعداد و قوای آن است. باید هر شخصی بداند نفس او یک گوهر الهی است که برای رشد و تکامل در صدف تن قرار گرفته و در دریای بیکران طبیعت رها گردیده است. انسان می‌بایست تا بی‌نهایت سیر کند و هدف از خلقت خود را برآورده سازد که قرآن کریم این هدف ارزشمند را با عنوان عبودیت معرفی می‌کند. خداوند در آیه ی ۵۶ سوره الذاریات می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»؛ پس به احتمال قوی این آیه حاکی از آنست که خداوند، انسان را فقط برای اطاعت و فرمان برداری از خویش آفریده است، یعنی هدف از خلقت، عبادت و عبودیت است و برای اینکه این هدف تحقق یابد، باید انسان خود را بشناسد و بداند برای این هدف بزرگ آفریده شده است و کلاً هدف از شناختن و درک کردن اینست که خود را به مقام والایی که شایسته ی آنست برساند (مطهری، ب ۱۳۶۸)؛ بنابراین از دیدگاه شهید مطهری جهان هستی از جمله انسان دارای غرض و هدفی است و بیهوده خلق نشده است. استاد با بیان ویژگی‌های انسان را مطرح می‌کند و بر این اساس اهداف آفرینش او را توضیح می‌دهد: اول (انسان) تنها برای مسائل مادی کار نمی‌کند، یگانه محرک او حوائج مادی زندگی نیست؛ او احیاناً برای هدفها و آرمانهایی بس عالی می‌جنبد و می‌جوشد، او ممکن است از حرکت و تلاش خود جز رضای آفریننده مطلوبی دیگر نداشته باشد؛ چنانکه آیات زیر بر آن دلالت دارند: «ای نفس آرامش یافته، همانا به سوی پروردگارت باز گردد با خشنودی متقابل، تو از او و او از تو خشنود (سوره فجر، آیات ۲۸-۲۷)»؛ «خداوند بر مردان و زنان با ایمان باغها وعده کرده است که در آنها نهرهایی جاری است، جاویدان در آنها خواهند بود و هم مسکنهای پاکیزه، اما خشنودی خدا از همه ی اینها برتر و بالاتر است و این رستگاری بزرگ است (سوره توبه، آیه ۷۲)» (مطهری، الف ۱۳۷۸).

از نظر شهید مطهری سیر تکاملی از حیوانیت آغاز می شود و به سوی انسانیت کمال می یابد. حیوانیت انسان نیز به منزله‌ی لانه و آشیانه ای است که انسانیت او در او «رشد» می یابد و متکامل می شود. همچنین بیان می دارد که انسان یک موجود دو سرشتی نیست، بلکه همه ی کمالات را بلقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و در واقع انسان موجودی چند بعدی است (مطهری، الف ۱۳۶۸). شهید مطهری انسان قرآن را موجودی می داند که سعادتش را جز خدا چیز دیگری نمی تواند تأمین کند؛ یعنی انسان موجودی آفریده شده است که آنچه می تواند خلایی را که از سعادت دارد پر کند و رضایت کامل او را تأمین و وی را سیر نماید جز ذات پروردگار نمی باشد (مطهری، الف ۱۳۷۴).

اخلاق از دیدگاه کانت

واژه «اخلاق» معادل دو اصطلاح شمرده شده است: نخست، واژه یونانی «Ethic» و دیگری، واژه لاتینی «Moral». به گفته محمد عبدالجباری، پاره ای از نویسندگان عرب واژه اخلاق را در معنای «Moral» و اخلاقیات را در معنای «Ethic» به کار برده اند. از سوی دیگر و در تفکیکی که میان این دو انجام شده، می توان گفت «Moral» اشاره به رفتار فردی دارد. در این معنا اخلاق، فضای فضیلت فردی را سامان می بخشد و «Ethic» اشاره به ارزش های خاص جامعه دارد و در این معنا اخلاقیات، فضای ارزش های اجتماعی را سامان می دهد در مقاله حاضر هر دو معنا مراد است و از این رو اخلاق هم در حوزه فردی و هم در حوزه جمعی مؤثر واقع می شود.

تعریف اخلاق ودین

ابوالقاسم فنایی در کتاب دین در ترازوی اخلاق گفته است؛ اخلاق به معنای عام کلمه عبارتست از هنجارها و ارزشهایی که راهنمای اندیشه و عمل اند؛ اما اخلاق به معنای خاص کلمه عبارتست از هنجارها و ارزشهایی که راهنمای عمل و رفتارند. دین نیز معنای عام و خاص دارد. دین به معنای عام کلمه، شامل آموزه‌های نظری و عملی می شود؛ اما در دین به معنای خاص با آموزه های نظری کاری نداریم فقط با آموزه‌های عملی درباب عمل و رفتار سروکار داریم (فنایی، ۱۳۸۴). در برداشتی دیگر، به دو گونه اخلاق می توان اشاره کرد: نخست، اخلاق مطلق و استعلایی و معطوف به نفس عمل و دیگری، حفظ و صیانت ذات و تأمین حداکثر شادی و خرسندی حداکثر مردم. اخلاق در برداشت نخست به معنای «تفحص درباره کردار و نادرست» است (بشیریه، ۱۳۷۸). این تعریف در حوزه مباحث کانت جاری است؛ به این معنا که کانت معتقد بود: «عملی اخلاقی است که عامل آن درباره نتایج عمل خود فکر نکند، یعنی سود و زیان عمل، مورد نظر کنش گر قرار نگیرد و معطوف به نفس عمل باشد». کانت همچنین معتقد بود: «عملی اخلاقی است که عمل کننده بتواند آن عمل را یک اصل عام و بشری معرفی کند». سنت کانت در بحث اخلاق قوی ترین سنت است و آموزه مطلق بودن اخلاق که وی مطرح کرده، از سوی پاره ای از اندیشمندان مسلمان مورد نقادی قرار گرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۶۷).

تاریخ فلسفه اخلاق غرب را به سه دوره متفاوت تقسیم کرده اند: (أ) دوره اخلاق یونانی (ب) دوره اخلاق مسیحی (ج) دوره اخلاق سکولار. این دوره سوم که در عصر روشنگری به وجود آمد مکاتبی در این دوره ظهور کردند که یکی از مهم ترین و نافذترین مکاتب اخلاقی این دوره مکتب کانت است که قوانین اخلاقی را از مقتضیات عقل عملی می داند (فنایی، ۱۳۸۴). در مباحث فلسفه ی اخلاق، نظریه اخلاقی کانت از سه منظر مورد توجه واقع شده است. گاهی این نظریه به طور مستقل و به عنوان یک نظریه اخلاقی در کنار نظریات دیگر مورد کاوش قرار گرفته است (محمد رضایی، ۱۳۷۹). گاهی نیز در مباحث اخلاق هنجاری آنجا که از معیارهای کلی درستی یا نادرستی افعال از نظر اخلاقی بحث می شود پس از آن که آنها را به دو قسم وظیفه‌گرا و غایت‌گرا تقسیم می کنند؛ به طرح نظریه ی اخلاقی کانت به عنوان نافذترین نظریه‌های اخلاقی وظیفه‌گرایانه می پردازند (پالمر، مایکل، ۱۳۸۶).

و بالأخره از این نظر که آیا مفاهیم اخلاقی حکایت از امور واقعی دارد یا نه؛ نظریه ی اخلاقی کانت جزء آن دسته از نظریات مطرح شده که قائل اند مفاهیم اخلاقی حاکی از واقعیات خارجی است و از واقعیات مافوق طبیعی سرچشمه می گیرد. از این رو

نظریه اخلاقی کانت را نظریه‌ای واقع‌گرایانه می‌دانند که تأکید فراوانی بر عنصر وظیفه و تکلیف دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۴). کانت قوانین اخلاقی را مربوط به حیثه عمل اراده آزاد آدمی می‌داند که در آن هر چیزی باید برطبق آنها به انجام رسد؛ به سخن دیگر در کردارهای اخلاقی اراده و اختیار آدمی دخالت می‌کند. به نظر کانت فلسفه اخلاق هم دارای بخش تجربی است و هم بخش عقلی (محض)، در بخش تجربی، فلسفه اخلاق باید قوانین اراده آدمی را تا جایی که از طبیعت اثر می‌پذیرد، معین کند (راهنما، ۱۳۸۵).

کانت بررسی جریان تربیت انسان را از فروترین مرتبه آن یعنی انضباط، آغاز کرده، به تربیت در معنای برخورداری از فرهنگ و تمدن و سرانجام به تربیت اخلاقی می‌رسد. مهم‌ترین یا اصلی‌ترین هدف تربیت اخلاقی از دیدگاه کانت تشکیل و تکوین منش است. او در این زمینه می‌گوید: نخستین کوشش در زمینه تربیت اخلاقی همانا شکل دادن به منش است. منش براساس تعریف کانت، گرایش استوار اراده است به پیروی کردن از اصل‌هایی که خود به یاری خرد رویاروی خویش نهاده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸).

کانت در اخلاق یک وظیفه‌گرای تمام‌عیار است از آنرو که معتقد است درستی اخلاقی یک رفتار تنها و تنها به خاطر مطابقت آن با تکلیف است. در واقع از نظر او معنای درستی یک عمل در درون خود عمل است نه چیزی خارج از آن و این دقیقاً رویکردی وظیفه‌گرایانه است. وظیفه‌گرایان معتقدند درستی یک عمل به دلیل طبیعت خود عمل است نه چیزی ورای آن (فانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۳). به نظر کانت تصمیم‌گیری وقتی اخلاقی است که نه صرفاً برای رفع تکلیف، بلکه به انگیزه وظیفه‌شناسی یا به خاطر نفس وظیفه‌گرفته شود (سالیوان، ۱۳۸۰). نکته دیگری که در نظریه اخلاقی کانت بسیار برجسته است مطلق‌گرایی او در قوانین اخلاقی است. قوانین اخلاقی در نگاه او قواعدی مطلق‌اند. بدین معنا که هیچ چیزی نمی‌تواند کلیت این قواعد را نقض کند. ریشه‌های دیدگاه مطلق‌گرایی اخلاقی که معتقد است برخی کارها را باید به طور مطلق ترک کرد به کتاب مقدس بازمی‌گردد (بکر، لارنس، ۱۳۸۰).

کانت در کتابهای بنیادگذاری متافیزیک^۱ اخلاق و نقد خرد عملی، انسان را از دیدگاه اخلاقی نگرسته و به این نتیجه می‌رسد که وجدان آدمی - که او آنرا خرد عملی می‌نامد - سرچشمه اخلاق و قانون اخلاقی است. این قانون در بیان کانت به دو صورت در می‌آید: «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی اصل رفتار تو، قانونی همگانی شود» و «چنان رفتار کن که در رفتار تو، انسان و انسانیت همواره هدف باشد و هیچگاه چون وسیله فقط در نیاید». از دیدگاه کانت، کرداری اخلاقی است که از یکسو منطبق بر این قانون باشد و از سوی دیگر، فقط به انگیزه احترام به اخلاق انجام گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸).

کانت همچنین از راه اخلاق، وجود خدا و جاودانگی نفس را ثابت می‌کند و می‌گوید: عقل حکم می‌کند که برترین خیر را طلب کنیم. به نظر کانت، برترین خیر، معنای مشترک بین خیر اخلاقی و خیر طبیعی هستی است. خیر اخلاقی که به آن فضیلت نیز می‌گویند، تنها خیر نیست. فضیلت مناسب با برترین خیر، فضیلت تام است؛ یعنی مطابقت تام بین اراده و قانون اخلاقی. یا اراده همواره به گونه‌ای باشد که از قانون اخلاقی تبعیت کند. خیر هستی که به آن سعادت نیز می‌گویند، به معنای خشنودی همه امیال در سراسر عمر است؛ یعنی اگر در سراسر عمر موجود عاقل، همه چیز مطابق میل و اراده او صورت بگیرد، به آن سعادت می‌گویند (اکتون، ۱۹۷۴).

خاتمه ی بحث اینکه کانت به این معتقد است که: «انسان به سپهر اخلاق نمی‌رسد مگر آنکه به ایده تکلیف اخلاقی رسیده باشد؛ و انسان از نظر اخلاقی نه نیک است نه بد، زیرا انسان به طبیعت موجود اخلاقی نیست. او فقط آنگاه موجود اخلاقی می‌گردد که خرد او، ایده‌های تکلیف و قانون را باز یابد. باید گفت که انسان برای هر گونه بدی آمادگی طبیعی دارد زیرا در حالی که خرد، او را به یکسو می‌برد، سرشت و تمایلات در اوست که وی را به سوی دیگر می‌کشاند» (همان).

¹ - Metaphysics

اخلاق از دیدگاه شهید مطهری

شهید مطهری در کتاب فلسفه اخلاق اینگونه به تعریف اخلاق می پردازد که: «اخلاق عبارت از یک سلسله خصلت ها و سجایا و ملکات اکتسابی که بشر آنها را به عنوان اصول اخلاقی پذیرا می شود، در واقع اخلاق چگونگی روح انسان است»، براساس گفته شهید مطهری: اخلاق در ارتباط با ساختمان روحی انسان می باشد و بر این اساس با آداب و رسوم مرسوم در جوامع تفاوت دارد چراکه آداب و رسوم یک سلسله قراردادهای صرف می باشند که ربطی به ملکات و خلقیات و قالب های روحی درونی ندارد. شهید مطهری، مکاتب اخلاقی را که بر لذت و نفع شخصی و جمعی مبتنی هستند، اصولاً اخلاق نمی داند؛ وی عملی را اخلاقی می داند که قابل ستایش، آفرین و تحسین است و کسی که برای نفع شخصی یا جمعی کار کند، همواره چنین نیست که قابل تحسین باشد همچنین، خودپرستی را همراه با انواع تجاوز ها، مظالم و سیئات اخلاقی می داند به نظر شهید مطهری، هیچ کس به اندازه کانت به وجدان اهمیت نداده است. او حتی اعتقاد دارد که خدا را از راه برهان عقلی نمی شود ثابت کرد؛ ولی از راه وجدان اخلاقی می شود ثابت کرد. خود او به خدا از راه وجدان اخلاقی اعتقاد دارد. کانت معتقد به الهام وجدانی است و می گوید: بعضی چیزها را انسان در وجدان خودش به صورت یک تکلیف و یک امر و نهی احساس می کند که ظلم نکن، دروغ نگو، راست بگو، به دیگران محبت بورز و خیانت نکن و هیچ غرض و غایتی هم جز خود عمل ندارد. اگر وجدان بگوید که من این عمل را برای فلان هدف انجام می دهم، مثل این که بگوید، راست بگو تا مورد اعتماد مردم واقع شوی، دیگر اخلاقی نیست (مطهری، ۱۳۷۵).

نظریه نسبیت اخلاق^۱ از دیدگاه استاد مطهری

شهید مطهری نسبت اخلاق را چنین تعریف کرده است:

اگر یک خوی یا خصلت و یا یک فعل به عنوان اخلاقی توصیه شود آیا این امر مطلق است؟ [...] یا اینکه نه، نسبی است؟ اگر گفتیم نسبی است؛ یعنی هیچ خصلتی و هیچ خوبی را و همچنین هیچ فعلی را به عنوان فعل اخلاقی نمی توان به طور مطلق توصیه کرد و آن را در همه زمان ها و در همه مکان ها و در همه شرایط و برای همه افراد صادق دانست. (محمدی، ۱۳۷۴). بحث از نسبی یا مطلق بودن اخلاق که از مهم ترین مبادی تصدیقی «علم اخلاق» است، در زمره مسائل «فلسفه اخلاق» به حساب می آید. بدون تردید، آن را پیوندی است عمیق و وثیق با جاودانگی دین تا آنجا که نسبی دانستن اخلاق به معنی نفی جاودانگی تعالیم دینی است. تحقیقا همین امر، سبب اصلی عنایت و اهتمام حکیم ژرف اندیش، به تبیین و بررسی این مبحث، به ویژه در سالهای اخیر عمر آن فقید سعید بوده است آن بزرگوار خود ضرورت بررسی نظریه نسبیت اخلاق را چنین بیان فرموده است: «بحث جاودانگی اصول اخلاقی برای ما اهمیت بیشتری دارد و با مسأله جاودانگی اسلام تماس بیشتری پیدا می کند؛ زیرا اخلاق عبارت از یک سلسله تعلیمات است و اگر کسی تعلیمات اخلاقی و تعلیمات اجتماعی را جاودان نداند، اصول اخلاقی و تربیتی و تعلیماتی اسلام را هم جاودان نمی داند» (مطهری، ۱۳۸۸).

استاد مطهری در بیان نسبی گرایی اخلاقی می گوید: «نسبی گراها، معیار اخلاق را پسند افراد جامعه قرار داده اند که با توجه به اختلاف پسندها در زمان های مختلف، اخلاق نسبی خواهد بود. گفته اند درباره ی آنچه که باید باشد یا به عبارت دیگر درباره ی خیر اخلاقی و شر اخلاقی، هیچ معیاری جزء پسند انسان در کار نیست. می گویند معیار این است که چه اخلاقی محمود یعنی مورد پسند است. هر خلقی که مورد پسند بود، آن خلق خوب است، ولی پسند متغیر است و در طول زمان ها، پسندها تغییر می کند وقتی پسند تغییر کرد، خود اخلاق حمیده طبعاً تغییر می کند. فلان خلق یک زمانی محمود و مورد پسند مردم بود پس خوب بود، بعد در زمان دیگر همان خلق، نامحمود شد و خلق دیگری محمود شد. این نوسانات و تغییرات که یک خلق در یک زمان مورد پسند است و در زمان دیگر مورد پسند نیست، براساس تکامل است و منشأ این ها روح زمان و به عبارت دیگر روح اجتماع است.» (نصری، ۱۳۸۲).

¹ -Moral Relativism

خلاصه‌ی دیدگاه شهید مطهری در مورد برخی مسائل مطرح در فلسفه‌ی اخلاق

- ۱- گزاره‌های اخلاقی حاوی مفاهیمی مانند «باید» و «نباید» گزاره‌های انشائی بوده ولی در عین حال حاکی از نوعی ضرورت بالقیاس بوده و با برقرار رابطه‌ی ضروری بین عمل و نتیجه‌ی عمل معنا می‌یابند.
- ۲- استاد مطهری با ردّ نسبیت گرای، آنرا نتیجه‌ی خلط بین اخلاق و فعل اخلاقی دانسته و در عین اینکه نسبی بودن ارزش اخلاقی برخی افعال را به اعتبار برخی وجوه می‌پذیرند اما در عین حال بر ثابت و جاودانه بودن خود اخلاق و خصلت اخلاقی و حکم اخلاقی تأکید می‌ورزند.
- ۳- دین و اخلاق در نظر استاد دارای رابطه‌ی تنگاتنگی می‌باشند و ایمان دینی چه از حیث ضمانت اجرا و چه از حیث ثبوت ارزش‌های اخلاقی بهترین پشتوانه را برای اخلاق فراهم می‌سازد.
- ۴- استاد مطهری با ناکافی دانستن نظریه‌های مطرح در مورد معیار ارزش اخلاقی آنرا بازگوکننده‌ی بخشی از حقیقت دانسته و حقیقت فعل اخلاقی را نوعی پرستش ناآگاهانه و فطری خداوند می‌داند و از این حیث برای حسن فاعلی نقش مهمی را در تعیین معیار ارزش اخلاقی قائل هستند (ملاصادقی، گذری بر مسائل فلسفه‌ی اخلاق در آثار شهید مطهری)

دین از دیدگاه کانت

کانت دین را اینگونه تعریف می‌کند: «دین از جنبه‌ی ذهنی عبارت از اینست که همه‌ی وظایف را اوامر الهی بدانیم». «از جنبه‌ی ذهنی» در تعریف کانت به این معناست که ما از جنبه‌ی ذهنی مبنای کافی داریم که وجود خدا را در حد باور-نظری و عملی بپذیریم. از نظر کانت دین از سه عامل تشکیل شده است: الف) انسان و وظایفی دارد؛ ب) پای خدا در این وظایف باز است؛ ج) این وظایف را متعلق امر خدا بدانیم که او انجام آنها را از انسان خواسته است. کانت به این دلیل وظایف را متعلق امر خدا قرار می‌دهد تا به آنها صبغه‌ی دینی بدهد و روح و جان تازه‌ای به آنها ببخشد و از این راه، درمورد تحصیل خیر اعلا امیدوار باشد (بخشایش، ۱۳۸۸).

کانت در مرحله اول دین را به دو قسم تقسیم می‌کند: «دین وضعی» و «دین عقلی»، او معتقد است دین وضعی بر اساس وحی و عقیده‌ای که به ما ابلاغ شده است و همچنین براساس وقایعی که در جریان تحقیق و رشد آن دین اتفاق افتاده، استوار است و از اینرو، ایمان به این دین را نوعی ایمان تاریخی به حساب می‌آورد. از طرف دیگر، دین عقلی به معنای دینی که براساس عقل استوار گشته است مطرح می‌شود. این دین چون ریشه در عقل انسان دارد نوعی اتحاد و اتفاق را بر محور کانون خود به ارمغان می‌آورد (ویل دورانت، ۱۳۴۵).

از نظر کانت دین در زندگی اجتماعی بشر برای خود جایی دارد؛ زیرا زندگی اخلاقی، موضوعی صرفاً شخصی نیست که هرکس به دنبال فضیلت اخلاقی خود باشد و دیگران را به حال خود واگذارد. بدین ترتیب فلسفه دین کانت را باید بخشی از فلسفه‌ی اجتماعی به شمار آورد. کانت در ادامه تعریف دین می‌آورد که: «دین آسمانی دینی است که من از پیش باید بدانم چیزی در آن متعلق امر الهی قرار گرفته تا آنرا وظیفه‌ی خود بدانم. دین طبیعی، دینی است که من در آن چیزی را قبل از آنکه به عنوان امر الهی بپذیریم، باید آنرا وظیفه‌ی خود بدانیم». در دین آسمانی وظیفه براساس امر الهی تبیین می‌شود، اما در دین طبیعی، من هر چیزی حتی امر الهی را اول باید وظیفه‌ی خود بدانم؛ داور در تعیین وظیفه عقل عملی است، لذا عقل عملی بر امر الهی مقدم می‌شود (بخشایش، ۱۳۸۸). از نظر کانت دین، همان دین عقلی است، چراکه ارتباط دین با اخلاق در دیدگاه او منجر به وصول نهایی اخلاق به دین می‌شود. از این روست که اخلاق وسعت و گستردگی پیدا کرده و قدرت عظیمی را خارج از انسان در پی حمایت خود بسیج می‌کند؛ بنابراین دین لا اخلاق هم پوشی و تطبیق پیدا می‌کند و بدین لحاظ دین از نظر کانت به دین اخلاقی مشهور شده است (ویل دورانت، ۱۳۴۵). کانت دین را بطور مستقیم به عنوان یک وظیفه تلقی نمی‌کرد. او معتقد به دین الهی نیست و در این باره صریحاً چنین می‌گوید: «دین قانون درونی ماست تا به آنجا که اهمیتش از قانونگذار و داوری فوق بشری ناشی می‌شود. دین و اعمال اخلاق در قلمرو معرفت باری تعالی است.» (مشایخی، الف ۱۳۷۹).

کانت در مورد دین و اخلاق می گوید: «اگر دین با دانستگی اخلاق همراه نگردد، در خدمت خرافه خواهد بود؛ زیرا در این صورت، مردم به ستایش خدا و تعظیم قدرت و حکمت او خواهند پرداخت بی آنکه حکمت او را بشناسند و یا در آن باره بیندیشند. اینگونه سرود خواندن، چیزی نیست جز دارویی آرام بخش برای وجدان، چنان مردمی و بالشی برای خواب آرام.» (ویل دورانت، ۱۳۴۵). رمز اعتقاد به خدا و دین در نظر کانت تمهید نوعی تضمین برای نیل انسان به سعادت کامل و وصول به خیر برین است؛ بنابراین احتیاج به دین از این جهت نیز مدتظر قرار می گیرد که چون انسان واجد قوه عقل و حس است و صرفاً با قوه ذاتی خود توانایی سیر در سعادت بیکران را ندارد و قادر نیست تا بی نهایت بر اراده نیک خود باقی بماند و در برابر تمایلات طبیعی مقاومت کند، ناچار نیازمند به مستمسکی قویتر از اراده ذاتی خود است و این امر غیر از دین و لطف الهی نخواهد بود؛ بنابراین، دین نوعی امیدواری را در انسان احیاء می کند. اینجاست که فلسفه دین از نظر کانت ناظر به چگونه زندگی کردن نیست بلکه او دین را در قالب نوعی احساس مثبت و نوعی امیدواری تبیین می کند (مشایخی، الف ۱۳۷۹).

کانت همواره از آداب دینی گریزان بود و آدابی از قبیل دعا، اظهار عبودیت و پرستش، چه فردی و جمعی را بی ارزش تلقی می کرد و می گفت: دین حقیقی این نیست که بدانیم خدا برای نجات ما چه کرده است، بلکه این است که بدانیم ما چه باید بکنیم که شایسته نجات باشیم. کانت می گوید: «اگر دین به اخلاق متصل نباشد، فقط به سعی در جهت جلب الثفات تبدیل می شود. سرودخوانی، دعا، نماز و کلیسا رفتن فقط باید به مردم برای پیشرفت، نیروی تازه و جرأت عطا کند یا این اعمال باید زبان حال قلبی ملهم از وظیفه شناسی باشد.» بنابراین، مشاهده می شود اگر علقه و علاقه‌ای به برخی از آداب دینی وجود دارد نه به عنوان آداب صرف، بلکه زمینه‌ای برای رشد اخلاق و همدلی در سطح فردی و اجتماعی است. لذا او معتقد است هیچیک از این اعمال عبادی و آداب و رسوم دینی نباید به عنوان عمل صالح تلقی گردند، بلکه صرفاً تمهیداتی برای اعمال صالح قلمداد می گردند. خشنودی خداوند در گرو انجام مناسک خشک بدون دریافت و انعکاس تأثیر اخلاقی آن نیست بلکه مردم برای خشنودی خداوند راهی جز بهتر شدن ندارند (همان).

کانت بر آن است که آفت دین (دین به عنوان یکی از لوازم اخلاقی) بی اعتقادی است که آن تردید در امکان تحقق فضایل اخلاقی است. اگر این حالت در وجود انسان قوت بگیرد دین و اخلاق هر دو را به نابودی می کشاند. اساس فضیلت و تقوا در وجود انسان قرار دارد و بی اعتقادی به انسان القا می کند که وجود انسان هیچ ملازمتی با اخلاق و دین و فضیلت و تقوا ندارد. لذا بی اعتقادی آفت دین و اخلاق است. اعتقاد به خدا موجب بروز افعال خاصی در وجود انسان نسبت به خدا می شود. این اعمال شامل سه نوع است: الف) تقدیس کردن او (ب) دوست داشتن او (ج) ترسیدن از او. ما خدا را به عنوان یک قانونگذار مقدس تقدیس می کنیم، به عنوان یک حاکم خیرخواه دوست داریم به عنوان یک قاضی عادل از او می ترسیم، خطاها و لغزشهای دینی باید از خطاهای کلامی متمایز شود. خطاهای کلامی مربوط به شناختن خداوند است، اما خطاهای دینی مربوط به رفتار اخلاقی است. خطاهای کلامی را باید در خدانشناسی اصلاح کرد، اما خطاهای دینی را باید در اخلاق اصلاح کرد. در از اینجا نتیجه می گیریم که هیچ ملازمه‌ای بین این دو خطا نیست. چنانکه خطاهای کلامی (لغزش در خدا شناسی) موجب خطاهای دینی (اصول رفتار اخلاقی) نمی شوند. عمده ترین و بزرگترین خطاهای کلامی، الحاد و انکار خداوند است. سفسطه، خرافه، بی حرمتی و تعصب از موارد دیگر خطاهای کلامی است (صانعی دربیدی، ۱۳۷۸).

دین از دیدگاه شهید مطهری

استاد مطهری به مباحثی چون علم و دین، منشأ دین و آزادی، دین و اخلاق پرداخته است که لازمه‌ی طرح این مباحث آن است که از قبل تعریفی از دین ارائه شود. اخذ هر موضعی در بیان نسبت دین با امور دیگر منوط به تصور معین از دین خواهد بود. بنابر این، فهم دین شناسی استاد محتاج فهم دقیق تصور ایشان از چیستی دین است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۱).

شهید مطهری دین را معادل مکتب قرار داده و که به کمال و سعادت رسیدن انسان را هدف آن می داند، تعریف او از دین یا مکتب نیز یک تعریف فلسفی است: «منظور از مکتب» یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی آن، کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن، خطوط اصلی و روش‌ها، باید‌ها و نبایدها، هدف‌ها و وسیله‌ها، نیازها و

دردها و درمان‌ها، مسؤولیت‌ها و تکلیف‌ها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیف‌ها و مسؤولیت‌ها برای همه‌ی افراد بوده باشد (مطهری، ۱۳۸۱ الف). روح و درون مایه‌ی اصلی اغلب آثار شهید مطهری فلسفه است و به مقوله دین از نظر فلسفه می‌نگرد، بنابراین می‌توان گفت مجموعه اندیشه‌های هماهنگ که با زندگی عملی یعنی با بایدها و نبایدها بستگی داشته باشد یک مکتب می‌باشد که برپایه‌ی اندیشه‌های نظری قرار دارد که آن اندیشه‌های نظری روح آن مکتب به شمار می‌رود و برای این می‌گوییم بر پایه‌ی آنها که می‌گفتیم هر ایدئولوژی براساس یک جهان بینی است و خود جهان بینی نظر درباره جهان است آنچه‌انکه هست و ایدئولوژی نظر درباره انسان است آنچه‌انکه باید باشد باید بشود پایه و مایه مکتب همان روحی است که همه را بصورت یک دستگاه و یک مکتب درآورده است و دیگر چیزها به منزله اعضاء و جوارح رئیسه و غیر رئیسه است و حتی بعضی به منزله‌ی موهایی است که بر پیکر می‌روید یعنی اینقدر جنبه‌ی غیراصیل دارد مانند: لازم و غیر لازم و واجب و مستحب و تنها اندیشه‌ای می‌تواند روح مکتب را تشکیل دهد که از طرفی پایه جهان بینی آن مکتب باشد یعنی نوعی بینش و دیدی و ارزیابی درباره هستی باشد و هم پایه‌ی ایمانی (محمدی احمدآبادی، ۱۳۸۹).

نکته‌ای که باید در بررسی نظریه‌ی دین شناختی استاد مورد توجه قرار گیرد این است که ایشان در بحث از دین، همواره ادیان الهی را مد نظر داشته و لذا مکاتب بشری و ادیان غیر الهی را خارج از محدوده‌ی دین می‌داند (شکوهی، ۱۳۸۵).

اینکه هر جامعه و ملتی احساس بی‌نیازی نسبت به دین داشته باشد بسیار کم می‌باشد و بگونه‌ای دین از نیازهای حیاتی هر جامعه‌ای محسوب می‌شود که پناهگاهی روحی برای انسان بوده و بشریت را از گمراه شدن در عرصه زندگی در امان گذاشته است. شهید مطهری در این زمینه می‌گوید: «بشر هم از لحاظ شخصی احتیاج به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی نیاز مند دین است. همینقدر که ابدیت به فکر بشر می‌آید به جهان دیگر پیوند پیدا می‌کند. این قدرت فکری و تصویری در او احساسات و تمایلات ابدیت خواهی بوجود می‌آورد. پیدایش اینگونه تمایلات و خواسته‌های عظیم و تصورات وسیع و گسترده در انسان با ساختمان بدنی و جسمانی محدود و فانی شونده انسان به هیچ وجه جور در نمی‌آید. تنها چیزی که این احساس و این احتیاج را به طور کامل و مطمئن تأمین می‌کند احساسات و عقاید مذهبی و پرستش است» (مطهری، ۱۳۶۲).

در این صورت به تعبیر شهید مطهری دین از نیازهای فطری بشر است. استاد مطهری برآنست که کار دین از بین بردن غرایز نیست، بلکه تعدیل، اصلاح، حکومت، رهبری و در نهایت تسلط بر آنست؛ و راجب به همین موضوع می‌گویند: چون غرایز را نمی‌توان و نباید از بین برد، قهرأ در اجتماعاتی که به نام خدا و دین و مذهب برای نابودی غرایز قیام می‌کنند و خدا پرستی را با زندگی، متضاد معرفی می‌کنند خود این معانی و مفاهیم عالی شکست می‌خورند و ماتریالیسم و سایر مکتبهای ضد خدایی ضد دینی رواج می‌گیرد. لذا بدون تردید باید گفت که زاهد مآبان جاهل هر محیطی از عوامل مهم گرایش مردم به ما دیگری می‌باشند (مطهری، ۱۳۷۴ د).

دین دارای یکسری کارکردهایی می‌باشد که شهید مطهری این کارکردهایی دین را بدین گونه بیان می‌کند:

الف) کارکرد تعیین رابطه انسانها باهم: تنها دین است که می‌تواند حسن رابطه‌ی انسان باخود و حسن رابطه‌ی انسان با انسانهای دیگر را تأمین کند؛ هیچ چیزی قادر نیست و نخواهد بود که جای دین را بگیرد.

ب) کارکرد تعیین معیار ارزشهای انسانی: ارزش مذهب این است که ملاکها معیارهای ارزشی را در انسان احیا می‌کند. مذهب نه فقط از راه بهشت و جهنم جبر اخلاق را تحمیل می‌کند بلکه در اعتقادات انسان چیزهایی از انسانیت را احیاء می‌نماید که در پرتو احیای آن تمامی ارزشهای انسان که امروز واقعاً و عملاً بی‌معنی است معنای منطقی و دقیق پیدا می‌کند.

ج) دین پشتوانه اخلاق و قانون: رکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است و قانون. اجتماع قانون و اخلاق می‌خواهد و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط و فقط دین است. تمام مقدماتی که اجتماع بشر دارد: عدالت، مساوات، آزادی، انسانیت و هم دردی، هرچه که فکر شما برسد تا پای دین در میان نباشد حقیقت پیدا نمی‌کند. انسانیت مساوی است با دین و ایمان و اگر دین و ایمان نباشد انسانیتش نیست. علی‌رغم این کارکردهایی که دین دارد چرا گاه مشاهده می‌شود که برخی انسانها و یا بعضی جوامع نسبت به دین یک دیدگاه گریزان و منفور از خود نشان می‌دهند بگونه‌ای که نبود آنرا هدف خود قرار داده و حتی به بیان نظرات ضد دینی اقدام نموده و درواقع به انتقاد غیر منطقی از آن می‌پردازند؟ استاد مطهری اینگونه به این سؤال

پاسخ می دهد: علاوه بر آلوده بودن محیط زندگی آدمی و هوا پرستی که انسان را از خدا دور می کند نحوه تبلیغ مبلغان دینی نیز گاهی اثر معکوس می گذارد. یکی دیگر از موجبات اعراض و روی گرداندن از دین جنگ و ستیزی است که برخی از داعیان و مبلغان دینی بی خرد میان دین و سایر غرایز فطری بشر ایجاد می کنند و دین را به جای اینکه مصلح و تعدیل کننده غرایز دیگر معرفی می کنند آنرا ضد و منافی و دشمن سایر فطریات بشر معرفی می کنند (مطهری، ۱۳۷۲).

استاد در مورد نقش دین و ایدولوژی در زندگی انسان به نکته مهم اشاره می کند که عقل انسان به طور یقین در امر جزی و محدود زندگی بر نامه ریزی دارد مانند انتخاب دوست همسر شغل رشته تحصیلی معاشرت مسافرت تفریح فعالیت‌های نیکوکارانه و بارزه با گزیه‌ها و نا راستیها و لی عقل انسان توان اراه یک طرح کلی برای همه ای مسایل را ندارد تا سعادت همه جانبه انسان را تا مین کند انسان که هنوز نتوانسته همه‌ای استعداد ها و امکانات وجودی خود را بشناسد چگونه توان اراه برنامه ریزی در جهت نیل به سعادت خود را تامین کند؟ بنا براین انسان به عنوان یک موجودی برتر و بر گزیده که دارای بعد نیمه مادی و نیمه ملکوتی است وانسانیت انسان نیز به بعد نیمه ملکوتی انسان است و برای به فعلیت آن نیاز مند به راهنمای غیر از عقل دارد تا او را به مقصد برساند این جاست که نیاز به دین و مکتب ضرورت خود را می نمایاند (مطهری، ۱۳۷۸).

در نگاه استاد انسان هم از نظر فردی نیاز به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی. دین از یک جهت به عنوان ایدولوژی می تواند پا سخ گوی نیازهای دنیا و آخرت انسانها باشد و هم می توانی پشتوانه ای اخلاق و قانون باشد. دین در زندگی فردی واجتماعی انسان اثر می گذارد. استاد در این رابطه در یاد داشت های خود می فرماید نقش دین در در اجتماع جزی از نقش دین در زندگی است دین تنها در زندگی اجتماعی انسان نقش موثر ندارد نظیر قانون و حکومت در زندگی فردی نیز نقش بسیار موثر دارد دین اسلام اختصاصاً یک نقش مستقیم در زندگی اجتماعی دارد و یک نقش غیر مستقیم نقش مستقیم آن است که مستقیماً روی قانون و حکومت و سیاست و مفهوم عدالت نظر دارد (مطهری، ۱۳۷۷).

استاد مطهری در مورد مخالفت نداشتن دین با یکسری عناصر مثل اخلاق، علم، عقل و... نظراتی را دارد، مثلاً در مورد دین و علم می گوید: «دین محرک علم به سوی تحقیق است»؛ و باز اشاره دارد که: «برای بشریت هیچ چیز گران تر و مشئوم تر از جدایی دین و دانش نیست. این جدایی تعادل اجتماعی بشر را از بین می برد، هم دنیای قدیم، هم دنیای جدید، گاه دچار بی تعادلی شده و تعادل خود را از دست داده است. زمانی مردم گرایش دینی خود را جدا از علم جستجو می کردند که این بیماری عمده دنیای قدیم بود. همچنان که بیماری عمده دنیای جدید اینست که عده ای در جستجوی علم منهای دین هستند، اکثر انحرافات و بدبختی‌هایی که بشر امروزه را تهدید می کند ناشی از اینست که علم را جدا از ایمان می خواهد، همای سعادت آنروز بر سر بشر سایه گسترد که وی عمیقاً پی برد که به هر دو اصل مقدس نیازمند است، بداند که مرعی است که به دو بال نیاز دارد، بالی از دانش و بالی از ایمان» (مطهری و ۱۳۷۴).

سؤال دیگری که ذهن هر انسانی را بر خود مشغول می کند اینست که آیا با وجود دین‌های مختلف در میان جوامع و انسان ها بگونه ای که هر کدام دلایلی را برای برحق بودن دین خود پیش رو می گذارند درحالی که باید یک دین برای همه باشد و همه از آن دین پیروی کنند، تکلیف انسان در این میان چیست و آیا این روند درست است که هرکس بنا بر منطقی که پیش خود دارد، دینی انتخاب کند و آنرا حداقل برای خود بحق بداند؟ شهید مطهری به این سوال پاسخ روشن و مشخصی می دهد بگونه ای که می گوید که: دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند. بنا بر این، این اندیشه که میان برخی از مدعیان روشنفکری، رایج شده است که می‌گویند همه‌ی ادیان آسمانی از لحاظ اعتبار در همه وقت یکسانند، اندیشه‌ی نادرستی است (مطهری، ج ۱۳۷۴). گرچه میان پیامبران خدا اختلاف و نزاعی وجود ندارد و همه‌ی پیامبران هدف واحد مشترکی دارند، اما این سخن بدین معنی نیست که در هر زمانی چندین دین حق وجود دارد. بلکه این سخن بدین معنی است که انسان باید همه‌ی پیامبران را قبول داشته باشد و بداند که پیامبران سابق مبشر پیامبران لاحق خصوصاً خاتم و افضل‌شان بوده‌اند و پیامبران لاحق مصدق پیامبران سابق بوده‌اند؛ پس لازمه‌ی ایمان به همه‌ی پیامبران این است که در هر زمانی تسلیم شریعت همان پیامبری باشیم که دوره‌ی او است و قهراً لازم است در دوره‌ی خاتم به آخرین دستورهایی که از

جانب خدا به وسیله‌ی آخرین پیامبر رسیده است عمل کنیم و این، لازمه‌ی اسلام، یعنی تسلیم شدن به خدا و پذیرفتن رسالت‌های فرستادگان او است (همان).

از دیدگاه برخی از روشنفکران اسلامی، آیاتی از قبیل «وَمَنْ يُبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران / ۸۵) که در آنها لفظ «اسلام» به کار رفته است، اسلام را به معنای اعم آن که شامل همه‌ی ادیان می‌شود، گرفته‌اند. در این صورت هر کسی می‌تواند هر دینی را انتخاب کند. استاد در جواب می‌نویسد:

اگر گفته شود که مراد از اسلام خصوص دین ما نیست، بلکه منظور تسلیم خدا شدن است، پاسخ این است که البته اسلام همان تسلیم است و دین اسلام همان دین تسلیم است، ولی حقیقت تسلیم در هر زمانی شکلی داشته و در این زمان، شکل آن همان دین گرانمایه‌ای است که به دست حضرت خاتم الانبیا ظهور یافته است و قهرا کلمه‌ی اسلام بر آن منطبق می‌گردد و بس؛ به عبارت دیگر، لازمه‌ی تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستوره‌های او است. روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است (همان).

از نظر شهید مطهری دین و سرسپردگی به آن آثار ذیل را در زندگی فردی و شخصی دارد:

۱. تحمل کردن شدايد ومصائب زندگی. قرآن می فرماید «الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله وانا الیه راجعون».

۲. شیرین کردن تلخیها وسختی کار و سبک کردن سنگینی آن

۳. نگرش به مرگ را عوض می کند و وحشت از مرگ را از بین می برد زیرا در نگاه دینی مرگ نیستی و فنا نیست بلکه انتقال از حیات به حیات دیگر و آن هم انتقال از زندگی موقت به زندگی جا ویدان وابدی مرگ منتقل دادن از جهان عمل وکشت به جهان نتیجه ومحصول.

۴. جلوگیری از بیماریهای روانی. از نظر روان شناسان مسلم وقطعی است که اکثر بیماریهای روانی که ناشی از ناراحتیهای روحی وتلخیهای زندگی است در میان افراد غیر مذهبی دیده میشود افراد مذهبی به هر نسبت که ایمان قوی ومحکم دا ته باشند از این بیماریها مصون ترند.

۵ امید واری به حق وحقیقت انسان مومن می دا ند که حق پیروز است و تلاش در راه حق و راه باطل یک جور نیست اگر انسان در راه حق ودرستی گام بردارد نیروی هست که او را تایید می کند «ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم».

۶. تملک نفس ورام کردن آنچه موجب اصلاح اخلاق می شود دین پشتوانه اخلاق است خص دیندار می تواند اراده استوار داشته باشد که به شهوت و نفس اماره او را متزلزل و همواره عقیف پاک دامن و متقی، عادل و غیر متجاوز و بانصاف باشد (مطهری، ۱۳۷۸)

رابطه بین دین و اخلاق از دیدگاه کانت

کانت از فیلسوفانی است که اعتقاد دارد برخلاف سنت گذشته، اخلاق، استقلال ذاتی دارد و می‌توان آن را مستقل از دین معلوم کرد؛ یعنی می‌توانیم از طریق عقل نشان دهیم که چه کاری اخلاقی و چه کاری غیراخلاقی است و برای این کار نیازی به دین نیست (محمدرضایی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰). کانت از طریق قانون اخلاقی، اصول موضوعه آن یعنی اختیار، خدا و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند و در آخر نتیجه می‌گیرد که از اخلاق، دین ناشی می‌شود و نه برعکس (همان).

اخلاق از دیدگاه کانت مبتنی بر دین نیست بلکه این دین است که مبتنی بر اخلاق است. او در مقدمه چاپ اول دین در محدوده عقل محض نوشت: «اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم انسان به‌عنوان فاعل مختاری که فقط از آن جهت که مختار است به‌واسطه عقل، خود را به قوانین مطلق ملزم و مکلف می‌کند، نه نیازمند تصور موجود دیگری بالای سر انسان است تا تکلیف خود را بفهمد (یا بشناسد) و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از خود قانون تا به‌وظیفه خود عمل کند... بنابراین اخلاق به‌خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودکفا و بی‌نیاز است.» (محمدرضایی، ۱۳۷۸).

اهمیت اخلاق و ارج اخلاقی برای کانت تا بدان پایه است که او ارجمندی انسان را در همین جنبه می‌بیند. او دو قانون اخلاقی را راهنمای خویش می‌داند: قانون نخست اینست که «چنان رفتار کن که بتوانی بخواهی رفتار تو بصورت قانونی همگانی

درآید». کانت این قانون را همانند قطب نمایی می داند که هر انسانی می تواند بوسیله آن راه درست را از نادرست و نیک را از شر بازشناسد. از نظر او کرداری اخلاقی است که از سویی منطبق بر این قانون باشد و از سویی دیگر بر احترام به آن برگزیده شود. بدین سان کانت بر آن است که اگر کسی به انگیزه ای، جز انگیزه احترام به اخلاق، به انجام کاری برآید، انگیزه آن هرچه باشد از سود و شهرت و نام آوری گرفته تا دست یابی به سعادت تاخرسندی خاطر و حتی اطاعت از فرمان خدا و دست یابی به پاداش آخرت، آنکار هرچند شایسته و خوب و سودمند به نظر آید، از آنجا که انگیزه ی آن اخلاقی نیست، از ارج اخلاقی برخوردار نخواهد بود. با نظر داشتن به همین تقدس اخلاقی است که او به صورت دیگری از قانون اخلاقی می رسد که همانا محترم شمردن انسان و انسانیت است، خواه در خود و خواه در دیگران: «چنان رفتار کن که در رفتار تو انسان و انسانیت همواره مقصود باشد و هیچگاه چون وسیله فقط نگریسته نشود» (نقیب زاده، ۱۳۷۵). هرچند کانت معتقد بود اخلاق ما را به سوی خدا رهبری می کند، اما دین و اعتقاد به خدا صرفاً یک معرفت پسینی (معرفتی است که فقط از راه تجربه حاصل می شود) در وادی خرد ناب عملی است. از این جهت، اگر انسان متجدد باید به صورت انسان بالغ زندگی کند لازم است تمام قدرتهای غیر واقعی خارجی را از خود دور سازد و فقط تابع عقل خویش باشد، احتیاجی ندارد، باید به هرچه عقلش می گوید گوش فرا دهد (مشایخی، الف، ۱۳۷۹).

کانت ضمن اعتقاد به این نکته که دین مانند اخلاق امری مربوط به عقل عملی است. در یکی از آخرین کتابهایش با عنوان دین در محدوده عقل تنها مدلل می سازد که اعتقاد به خدا و بقای نفس را می توان به مثابه «اصول موضوعه عقل عملی» شرایط لازم اخلاق، توجیه کرد. آدمی برای اخلاقی بودن باید به عدالت و افسین عالم معتقد باشد، یعنی آنروزی که به کار خیر و به کار زشت مجازات تعلق می گیرد؛ اما از آنجا که بر همگان واضح و بدیهی است که چنین چیزی در این زندگی دنیوی صادق نیست، جایی که خودکامگان ۸۰ سال عمر می کنند و کودکان را رانندگان مست خودروها می کشند، عقل حکم می کند که ما تصویر بزرگتری را از اصل موضوع قرار دهیم، زندگی دیگری که در آن نفوس باقی می مانند و از دست عدالت خداوندی سزای خودشان را می بینند؛ بدین طریق اعتقاد به خدا و بقای نفس توجیه و عقلی بودن دین نیز نشان داده می شود (محمدی احمدآبادی، ۱۳۸۹).

کانت معتقد است که دین همان قانون وجود ماست و چون در منتها درجه ی اخلاق تجلی می یابد هرگز نباید با تمسک به کوشش برای جلب حمایت غیر به نوعی بت پرستی حاکی از ترس یا طمع در کسب پاداش تبدیل گردد. از نظر کانت دین بدون اخلاق تبدیل به آیینی خرافی و موهوم می شود که بلمال منجر به نوعی ترس و طمع بی جا نسبت به خداوند خواهد شد (مشایخی، ب، ۱۳۷۹).

کانت معتقد است که اخلاق بر وجود خدا دلالت دارد. در نظریه ی کانت تعدادی از عوامل موجد اخلاق اند این عوامل شامل تکلیف اخلاقی و آزادی عمل برای انجام دادن آنست. کانت همچنین فکر می کند الزامی برای ایجاد حالت و وضعیت مطلقاً کاملی وجود دارد که او آنرا خیر اعلی می نامد. در این حالت فضیلت تنها بر فضیلت همراه با سعادت غلبه دارد و برای کانت، اخلاق مقتضی تحقق خیر اعلی است؛ اما این امر بطور آشکار در دنیا تحقق نمی یابد. حتی اگر افراد بتوانند خود را به طور کامل وقف اصول اخلاقی کنند، عواملی خارج از اختیار آنها وجود دارد که مانع از تحقق آن می شود. اساس نظر کانت بنابراین باید چیزی جز انسان وجود داشته باشد که بتواند موجب شود وضعیت و حالت مطلقاً تحقق بخشیدن به خیر اعلی است و این حقیقت که تنها خدا می تواند موجب تحقق یافتن خیر اعلی گردد، منجر به این نتیجه می شود که خدایی وجود دارد، اما تنها برهان عرضه شده در دفاع از این نظریه که اخلاق دلایلی برای اعتقاد به وجود خدا فراهم می کند نیست (محمدی احمدآبادی، ۱۳۸۹).

شهید مطهری در مقایسه میان اخلاق اسلامی و اخلاق کانت معتقد است درون گرایی اخلاقی کانت، هرگونه نیاز به بیرون از وجود انسان حتی وحی الهی و مقررات اخلاق دینی را نفی می کند و به همین خاطر است که درون گرایی اخلاق کانتی با گونه های دیگر درون گرایی در اخلاق بویژه درون گرایی در عرفان و اگزستانسیالیستی تفاوت دارد؛ زیرا درون گرایی عرفانی - البته عرفان دینی نه عرفان غیر دینی مانند هندوئیسم و بودیسم - بر تزکیه کردن درون و تذهیب نفس تأکید می کند و راه

رسیدن به هدف را لطیف شدن هرچه بیشتر روح می داند، اما به هیچ رو انسانی را در زمینه سلوک روحی از راهنمایی های وحی و اولیای خدا بی نیاز نمی داند و به طور خلاصه، اخلاق دینی را توصیه نمی کند (اخوان، ۱۳۷۳).

باتوجه به موارد ذکر شده در بالا می توانیم ادعا کنیم که به عقیده کانت، اخلاق مستلزم دین نیست و محرک نهایی، عمل اخلاقی به خودی خود است نه اطاعت از احکام الهی؛ البته از نظر وی اخلاق در نهایت به دین منتهی می شود، نه بدین صورت که انسان از ناحیه خدا مجبور شود، بلکه به این خاطر که دستورهای اخلاقی یک وجود برتر لازم است؛ زیرا او توانایی مطلق و خیر مطلق است. کانت بر اعمال دینی فردی، ارزش زیادی قایل نبوده و تنها سلوک اخلاقی را سبب رضایت خدا می داند. کانت در کتاب «دین در محدوده عقل تنها» در پی اثبات این نکته است که دین برای زندگی کردن است نه زندگی برای دین داشتن و دینی که نتواند جوابگوی نیازهای زندگی زمان خود باشد حق طبیعی آن حذف از صحنه زندگی است. در نظر کانت اخلاق تعیین کننده ی شأن دین است، عقل انسان با استدلالی که در عمل اخلاقی دارد، مرجع تعیین ارزشها و باورهای دینی است. از اینجا مرجعیت و حجیت هر نوع دین تجربی مبتنی بر روح (ادیان تاریخ) زایل می شود؛ زیرا انتکای اخلاق بر ادیان تاریخی موجب نسبت اخلاق و سلب حاکمیت عقل و اطلاق اصول کلی آن می گردد. اخلاق متکی بر دین، موجب شقاق و عدم تجانس در ارزشهای اخلاقی می گردد و وحدت و همدلی نوع انسان را به خطر می اندازد. در واقع می توان گفت کانت نتیجه می گیرد که اخلاق به هیچ وجه نیاز به خدمت های دین ندارد چه عیناً و برای لحاظ کردن خواستن و چه ذهنأ و برای در نظر گرفتن توانایی، بنابراین آنچه در نقد عقل عملی آمده است اخلاق کفایتی فی النفسه دارد.

رابطه بین دین و اخلاق از دیدگاه استاد مطهری

به نظر استاد بین دین و اخلاق ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و نقش ایمان به عنوان بزرگترین ثمره ی دینداری در تقویت پایه های اخلاق را بسیار پررنگ می دانند. ایشان ابتدا در بیان اهمیت مسئله ی ایمان می نویسند:

«ایمان یکی از سرمایه ها، بلکه بالاتر از همه ی آنهاست، قرآن کریم می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اهل ادلکم علی تجاره تجیکم من عذاب الیم تومنون بالله و رسوله» آیا شما را به یک تجارت و بازرگانی که شما را از شکنجه های دردناک نجات می دهد. راهنمایی کنم؟ آن این است که به خدا و پیغمبر او ایمان بیاورید. چنان می بینیم، قرآن از ایمان به خدا و پیغمبر، به عنوان تجارت و سرمایه یاد کرده است.» (مطهری، ۱۳۷۰).

این ایمان دارای اثرات و نتایجی است؛ از دیدگاه استاد، اولین اثر ایمان، این است که پشتوانه ی اخلاق است، یعنی اخلاق که خود یک سرمایه ی بزرگ زندگی است، بدون ایمان اساس و پایه ی درستی ندارد، زیرا بنای همه ی اصول اخلاقی و منطق همه ی آنها، بلکه سر سلسله ی همه ی معنویات، ایمان مذهبی یعنی ایمان و اعتقاد به خداست. به اعتقاد شهیدمطهری، آنجا که اخلاق بدون دین باشد و آنجا که دین از اخلاق جدا شده باشد، اخلاق خیلی عقب مانده است. هیچ یک از مکاتب اخلاقی غیر دینی در کار خود موفق نبوده اند (همان).

وی به این نکته نیز توجه می دهند که اساساً ارزش اخلاقی افعال زمانی معنای حقیقی خود را می یابند که با خداوند و خالق خوبی های در ارتباط و اتصال باشند و از این حیث می توان گفت که اخلاق از حیث ثبوت نیز محتاج دین و متوقف بر پذیرش خداوند است. ایشان بیان می دارند: «اساساً تا ما به یک حقیقت و زیبایی مطلق معقول و معنوی به نام خدا قائل نباشیم، نمی توانیم به یک زیبایی معنوی دیگر معتقد باشیم، یعنی زیبایی معنوی روح یا زیبایی معنوی فعل، آن وقت معنی پیدا می کند که ما به خدایی اعتقاد داشته باشیم، اگر خدایی نباشد، این معنی ندارد که فعل فقط در دنیا خوب و زیبا باشد و اساساً فعل زیبا یعنی فعل خدایی، فعلی که گویی پرتوی از نور خدا در آن هست...» بنابراین از نظر شهید مطهری، اخلاق فقط در مکتب خداپرستی توجیه پذیر است و این دین و ایمان به خدا است که پشتوانه ی اخلاق و معنابخش ارزش اخلاقی افعال است (مطهری، ۱۳۷۲).

پیوند اخلاق و دین

شهید مطهری درباره پیوند اخلاق و دین بیان داشته است. الف - دین می‌تواند بنیاد اخلاق باشد و از این طریق می‌تواند آن را ضمانت کند. اساسا اگر قرار است اخلاق به‌طور کامل تحقق یابد باید براساس دین و با تکیه بر دین (معرفه‌ا...) باشد. قدر مسلم این است که دین حداقل به‌عنوان پشتوانه برای اخلاق بشر ضروری است. چرا که اولاً تاریخ و تجربه نشان داده آنجاکه دین از اخلاق جدا شده، اخلاق خیلی عقب مانده است. ثانیاً دین براحتمی می‌تواند انضباطهای اخلاقی محکم و پولادین را به‌وجود آورد. ثالثاً به‌عنوان مؤید می‌توان گفت حتی بعضی از متفکران که در مبحث اخلاق به تامل پرداخته‌اند به این مسئله اذعان دارند که دین بهترین پشتوانه برای اخلاق است؛ برای مثال داستایوفسکی نویسنده روسی می‌گوید: اگر خدا نباشد همه چیز مباح یا مجاز است.

ب - وجود اخلاق و نیاز بشر به آن، دلیلی بر نیاز به دین است. بدین بیان که انسانها هرگز بدون اخلاق نمی‌توانند زندگی کنند، جامعه بشری لزوماً نیازمند اخلاق است. از طرف دیگر اخلاق مورد نیاز جوامع بشری باید اخلاقی همه‌جانبه و با مبنا و پایه و اساسی محکم باشد. این نوع اخلاق نیز تنها با وجود دین و معنویت دینی امکان‌پذیر است که بهترین تغذیه‌کننده چنین اخلاقی است و تنها راه آن است. پس بشر به دین نیز محتاج و نیازمند است. حتی باید افزود که این نیاز و احتیاج همیشگی و دائمی است چرا که بشر همواره نیازمند اخلاق است.

ج - اوصاف اصول اخلاقی مانند جاودانگی و یا نسبیت و... عیناً به دین هم منتقل می‌شود و باعث جاودانگی یا ... اصول اخلاقی دین نیز می‌گردد. توضیح اینکه دین اسلام از سه قسمت عقاید، احکام و اخلاق تشکیل شده است. حال اگر کسی اخلاق و یک سلسله تعلیمات اخلاقی و انسانی را جاودان نداند و به این نتیجه برسد که اخلاق اساساً نسبی و موقت است، نتیجه این عقیده این است که اصول اخلاقی و تربیتی و تعلیماتی اسلام (یا به طور کلی دین) هم نمی‌تواند اعتبار جاودانه داشته باشد و باید پذیرفت که اصول اخلاقی اگر هم اعتباری داشته است در زمان خودش معتبر بوده است و بعد از تغییر مقطع تاریخی آن و تغییر اوضاع باید این اصول اخلاقی تغییر نموده و آنگاه اصول اسلام نیز تغییر بکند و بخشی از اسلام (اخلاقیات آن) منسوخ گردد (مطهری، ۱۳۷۵).

شهید مطهری از طریق رد خدشه وارد شدن به جاودانگی تعلیمات اسلامی، جاودانگی اصول اخلاقی را اثبات می‌نماید. اخلاق یک سلسله تعلیمات است و اگر کسی تعلیمات اخلاقی و انسانی و اجتماعی را جاودان نداند، نتیجه اش این است که اصول اخلاقی و تربیتی و تعلیمات اسلام هم نمی‌تواند اعتبار جاودانه داشته باشد. این اصول اگر هم اعتبار داشته باشد، در زمان خودشان اعتبار داشته، بعد که زمان تغییر کرده اوضاع عوض شده است. طبق این قاعده کلی که اصول اخلاقی باید تغییر کند اصول تعلیمات اسلامی هم باید تغییر کند، بنابراین بخش بزرگی از اسلام نیز باید منسوخ شود، از نظر او معنای اخلاق نظام دادن به غرایز است چنانکه طب نظام دادن قوای بدنی است، اخلاق نظام دادن قوای روحی است. پایه طب بر حسن و قبح عقلی نیست. پایه اخلاق هم بر حسن و قبح عقلی نیست؛ یعنی چه؟ گفتیم که انسان از لحاظ روحی دارای نیروهایی است، دارای غرایزی است. و انسان باید حد هر نیرویی را نگاه بدارد. اساس اخلاق سلامت روان است. سلامت روان مثل سلامت بدن ربطی به حسن و قبح ندارد. روان باید سلامتی داشته باشد همانطور که بدن احتیاج دارد به ورزش و تقویت، روان انسان هم احتیاج دارد به تقویت و ورزش. پایه اخلاق اینست که اراده انسان قوی و نیرومند باشد یعنی اراده بر عادات و بر طبایع غلبه کند. شهید مطهری نسبی بودن اخلاق را رد کرده و معتقد به مطلق بودن اخلاق می‌باشد (مطهری، ۱۳۷۴).

نتیجه گیری

نتیجه ای که از این تحقیق حاصل شد اینست که هم شهید مطهری و هم کانت ضمن نگاه ویژه ای که به دین و اخلاق داشته اند؛ اما برداشت آن‌ها در مورد ارتباط بین دو عنصر دین و اخلاق وجود با هم متفاوت است، بگونه ای که شهید مطهری بر این اعتقاد است که اخلاقی در نبود دین وجود ندارد و این دین است که اخلاق را می‌سازد؛ به عبارت دیگر اخلاق را مبتنی بر دین می‌داند؛ اما دیدگاه کانت بر عکس نظر شهید مطهری و سایر دستگاہ‌های فلسفی، دین را بر پایه اخلاق قرار می‌دهد، به عبارتی

دین را مبتنی بر اخلاق می‌داند و اخلاق را مستقل از دین قلمداد می‌کند. نکته قابل توجه اینست که کانت همواره بر عقیده‌ی خود پایبند بوده و به آن افتخار کرده است.

منابع

۱. اخوان، محمد (۱۳۷۳). مقایسه ای میان اخلاق کانت و اخلاق اسلامی. تهران: انتشارات اشراق.
۲. بخشایش، رضا (۱۳۸۸). عقل و دین از دیدگاه کانت. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. شماره ۱۱۱.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۸). اخلاق، سیاست و سیاستمدار. تهران: روزنامه همشهری، سال هشتم، شماره ۲۰۴۱.
۴. بکر، لارنس (۱۳۸۰). مجموعه مقالات فلسفه اخلاق. ترجمه گروهی از مترجمان. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۵. پالمیر، مایکل (۱۳۸۶). مسائل اخلاقی. ترجمه: علیرضا آل بویه. قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۶. رهنما، اکبر (۱۳۸۵). مقایسه دیدگاه کانت و خواجه نصیر الدین طوسی در زمینه ی تربیت اخلاقی. نشریه تربیت اسلامی (پژوهش گاه حوزه و دانشگاه). شماره ۲.
۷. سالیوان، ویلیام (۱۳۸۰). اخلاق در فلسفه کانت. ترجمه: عزت الله فولادوند. تهران: انتشارات طرح نو.
۸. سعادت فر، انسیه (۱۳۷۵). انسان شناسی از دیدگاه مرتضی مطهری و اریک فروم. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه باقرالعلوم.
۹. شکوهی، علی (۱۳۸۵). دین شناسی شهید مطهری. مجله فلسفه، کلام و عرفان «اندیشه حوزه». شماره ۵۸.
۱۰. صانعی دربیدی، مجید (۱۳۷۸). اخلاق و دین. فصل نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱.
۱۱. فانکنا، ویلیام کی (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی. قم: کتاب طه.
۱۲. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۳). استاد مطهری و کلام جدید، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. فنیایی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴). دین در ترازوی اخلاق، تهران، انتشارات صراط.
۱۴. محمدرضایی، محمد (۱۳۷۸). ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه کانت. نشریه: فلسفه، کلام و عرفان «قبسات». شماره ۱۳.
۱۵. محمد رضایی، محمد (۱۳۷۹). تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۶. محمدی احمدآبادی، ناصر (۱۳۸۹). دین و تربیت دینی از دیدگاه کانت و شهید مطهری. بروجن: انتشارات افضل.
۱۷. محمدی، مجید (۱۳۷۴). دین‌شناسی معاصر. تهران: نشر قطره.
۱۸. مشایخی، شهاب الدین، (۱۳۷۹). تربیت دینی از دیدگاه کانت. فصل نامه حوزه و دانشگاه. شماره ۲۲.
۱۹. مشایخی، شهاب الدین، (۱۳۷۹). تربیت دینی از دیدگاه کانت. فصل نامه حوزه و دانشگاه. شماره ۲۳.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۷). دروس فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات اطلاعات.
۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۴). نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۲. ملاصادقی، اعظم. گذری بر مسائل فلسفه اخلاق در آثار شهید مطهری. جهت دستیابی به مقاله به سایت : <http://intjz.net/maqalat/ak-falsafe-akhlaq.htm> مراجعه کنید.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). امدادهای غیبی در زندگی بشر (خورشید دین هرگز غروب نمی کند). تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی (الف) (۱۳۶۸). مقدمه بر جهان بینی اسلامی. تهران: انتشارات صدرا.
۲۵. مطهری، مرتضی (ب) (۱۳۶۸). انسان و قرآن. تهران: انتشارات صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). بیست گفتار. تهران: انتشارات صدرا.

۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). تعلیم و تربیت در اسلام. تهران: انتشارات صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی (الف ۱۳۷۴). انسان و ایمان. تهران: انتشارات صدرا.
۲۹. مطهری، مرتضی (ب ۱۳۷۴). تکامل اجتماعی انسان. تهران: انتشارات صدرا.
۳۰. مطهری، مرتضی (ج ۱۳۷۴). عدل الهی، مجموعه آثار، ج ۱. تهران، انتشارات صدرا.
۳۱. مطهری، مرتضی (د ۱۳۷۴). علل گرایش به مادیگری. تهران: انتشارات صدرا.
۳۲. مطهری، مرتضی (و ۱۳۷۴). انسان کامل. تهران: انتشارات صدرا.
۳۳. مطهری، مرتضی (ه ۱۳۷۴). اسلام و مقتضیات زمان. ج ۱. تهران: انتشارات صدرا.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). فلسفه اخلاق. قم: انتشارات صدرا.
۳۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). یادداشتها. جلد ۴. تهران: انتشارات صدرا.
۳۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۲. تهران: انتشارات صدرا.
۳۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). مجموعه آثار شهید مطهری. ج ۲۲. تهران: انتشارات صدرا.
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱). انسان و ایمان، مجموعه آثار، ج ۲. تهران، انتشارات صدرا.
۳۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). نقدی بر مارکسیسم. تهران: انتشارات صدرا.
۴۰. نقیب زاده، میر عبدالحسین (۱۳۶۴). فلسفه کانت/بیداری از خواب دگماتیسم. تهران: انتشارات آگاه.
۴۱. نقیب زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۵). درآمدی به فلسفه. تهران: انتشارات طهوری.
۴۲. نقیب زاده، میر عبدالحسین (۱۳۸۸). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش. تهران: انتشارات طهوری.
۴۳. نصری، عبدالله (۱۳۸۲). حاصل عمر. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۴. ویل دورانت (۱۳۴۵). تاریخ فلسفه. ترجمه عباس زریاب. تهران: انتشارات فرانکلین.
۴۵. یاسپرس، کارل (۱۳۷۲). کانت. ترجمه: میر عبدالحسین نقیب زاده. تهران: انتشارات طهوری.
46. A bbott,t.k(1959),kants critique of practical reason and other the works on theory of ethics.
47. Acton, H.B. "Kant's Moral Philosophy", in New Studies in Ethics, Vol, I, ed Hudson, W.D. Macmillan Press, London, 1974
48. Kant, Religion With in the limits of Reason Alon, tr, with an Introduction and,Notes by Greene, T.M.,. Hudson, H.H, New York, 1960, p,3.
49. Handel, Charles, the philosophy of kant and out modern world. New York, 1981.

Explaining the two elements of religion and ethics from the perspective of Kant and Morteza Motahhari

Reza Rahimi¹, Sajjad Zanganeh²

1- Master Degree in urban planning

2- Doctor of Philosophy of Religion, Teacher of Theology and Islamic Encyclopedia of Farhangian University, Shahid Rajaei Campus, Kermanshah

Abstract

Religion and ethics are elements that have a strong, supportive and interconnected relationship, so that most religions in the world, such as the religion of Islam and the religion of Christ, are aware of this, but the views of the scholars of these religions about the relationship between religion and ethics and Which one is superior to the other, so that the absence of one does not cause another, and in return, they have expressed different interpretations. In this article, the researcher is using the analytical approach to explain the two elements of religion and ethics and examine the relationship between these two elements from the perspective of Morteza Motahhari and Immanuel Kant, respectively, from the great thinkers of the Muslim world and the history of Western philosophy. To pay. The method used by the researcher in this research is a descriptive-analytical and library method that has been taken using the resources of these two thinkers. The findings of this research show that Shahid Motahhari's view of the relationship between religion and ethics is different from Kant's view, so that Martyr Motahhari believes that there is no moral in the absence of religion and that religion makes ethics, in other words, morality is based on religion and its affiliation, while Western philosophers, such as Malbranch, Leibniz and Schopenhauer, and atc are in agreement with Professor Motahhari, but Kant's view is different from the viewpoint of others, Kant On the other hand, other philosophical devices place religion on the basis of morality, and believes that the moral laws are in fact the requirements of " Have practical "self-governing and they will come quite wise (Fanaee, 1384). Or, in other words, he considers religion based on morality and considers morality to be independent of religion, he has always been proud of his own opinion.

Keywords: Ethics, Anthropology, Definition of religion and ethics, religion, relationship of religion and ethics.
